



## تحلیل نهادی توسعه نیافتگی سیاسی در سال‌های اولیه پس از انقلاب اسلامی ایران با رویکرد داگلاس نورث

روزبه پرهام نیا<sup>۱</sup>، ایرج رنجبر<sup>۲</sup>، سیدمصطفی ابطی<sup>۳</sup>، علی مرشدی زاد<sup>۴</sup>

### چکیده:

انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان گسستی نهادی در مسیر توسعه ایران، نه به‌سوی نظم دسترسی باز، بلکه با بازتولید نظم دسترسی محدود در چارچوب ساختارهای سنتی-مذهبی تثبیت شد. این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری داگلاس نورث، به تحلیل نقش چهار بازیگر کلیدی پس از انقلاب-روحانیت و نهادهای انقلابی، جبهه ملی و نهضت آزادی، جریان چپ، و تکنوکرات‌های بازمانده از رژیم پهلوی-در تداوم توسعه نیافتگی ایران می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهند که روحانیت، به‌واسطه بهره‌مندی از سرمایه اجتماعی گسترده و شبکه‌های نهادی غیررسمی قدرتمند، توانست نهادهای رسمی جدید را تثبیت کرده و منابع قدرت را در قالب نظم دسترسی محدود به انحصار خود درآورد. در مقابل، سایر بازیگران به دلیل فقدان شبکه‌های نهادی ریشه‌دار، محدودیت در مشروعیت اجتماعی، و ناتوانی در ایجاد یا تقویت نهادهای کارآمد، از صحنه قدرت حذف شدند. تداوم وابستگی به نهادهای سنتی-مذهبی، هزینه‌های بالای مبادله، و محدودیت در رقابت نهادی، از موانع اصلی شکل‌گیری نظم دسترسی باز و دستیابی به توسعه پایدار در ایران بوده است.

**واژگان اصلی:** توسعه نیافتگی، نظم سیاسی، روحانیت، نهادهای انقلابی، داگلاس نورث.

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، دانشکده، حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی،

تهران، ایران

۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران

iranjbar@iau.ac.ir

(نویسنده مسئول)

۳. دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده، حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۴. دانشیار، گروه علوم سیاسی و مطالعات انقلاب اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران

## مقدمه

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، نقطه عطفی در تاریخ معاصر کشور بود که نه تنها موجب دگرگونی در ساختار سیاسی و ائتلاف‌های قدرت شد، بلکه مسیر تحولات نهادی ایران را به شکل بنیادین تغییر داد. بنابراین فهم این تحول بدون تحلیل نهادهای رسمی و غیررسمی حاکم بر رفتار بازیگران سیاسی، امکان‌پذیر نیست. در این زمینه نظریه نهادگرایان جدید و به‌ویژه چارچوب تحلیلی داگلاس نورث، ابزار مفهومی مناسبی برای بررسی رابطه میان نهادها، کنش بازیگران و توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران را فراهم می‌کند. بر اساس نظریه نورث، نهادها به عنوان قواعد بازی، تعیین‌کننده مسیرهای تاریخی و شکل‌دهنده به محدودیت‌ها و فرصت‌های بازیگران سیاسی هستند. در این چارچوب، نهادهای غیررسمی نظیر شبکه‌های اجتماعی و مذهبی، نقش کلیدی در تداوم یا گسست نظم‌های نهادی ایفا می‌کنند. بدین ترتیب آنچه در ایران پس از انقلاب رخ داد، بازتولید نظم مبتنی بر «دسترسی محدود» بود که در آن گروه‌های مسلط، از طریق نهادسازی و شبکه‌های مشروعیت‌بخش، دسترسی سایر رقبا به منابع قدرت و ثروت را محدود کردند. پژوهش حاضر در تلاش است تا با تمرکز بر چهار بازیگر اصلی در صحنه سیاسی پس از انقلاب-روحانیت و نهادهای انقلابی، جبهه ملی و نهضت آزادی، جریان چپ و تکنوکرات‌های بازمانده از حکومت پهلوی-روشن سازد که چگونه هریک از این گروه‌ها، با توجه به ظرفیت‌های نهادی و شبکه‌های اجتماعی خود، در روند تحکیم یا تضعیف نظم نهادی جدید مشارکت داشته‌اند و این فرایند چگونه به تداوم توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران انجامیده است. بدین سان تبیین این مسئله می‌تواند تصویری روشن از موانع نهادی گذار ایران به نظم دسترسی باز و تحقق توسعه سیاسی فراهم آورد.

## چارچوب نظری

پژوهش حاضر برای تحلیل پویایی نهادی ایران، پس از انقلاب اسلامی، از چارچوب تحلیلی داگلاس نورث بهره می‌گیرد. در این چارچوب، نهادها به عنوان مجموعه‌ای از قواعد رسمی و غیررسمی که کنش‌گران را هدایت و محدود می‌کنند، نقش اساسی در شکل‌گیری مسیر توسعه یا توسعه‌نیافتگی ایفا می‌کنند. از این رو نورث بر این باور است که توسعه‌نیافتگی در گروه‌ها استقرار نهادهای فراگیر، کاهش هزینه‌های مبادله و عبور از مسیرهای وابسته به گذشته است. یکی از مفاهیم کلیدی در تحلیل نورث، نظم دسترسی محدود است. در چنین نظمی، ائتلافی از نخبگان با کنترل منابع کلیدی و

محدود کردن دسترسی دیگر گروه‌ها به قدرت و فرصت‌های اقتصادی، مسیر تغییر نهادی را مسدود کرده و به بازتولید نظم موجود می‌پردازد. بدین ترتیب در مقابل، گذار به نظم دسترسی باز مستلزم ایجاد نهادهای رسمی کارآمد، تضعیف شبکه‌های انحصاری قدرت و کاهش موانع نهادی در مسیر رقابت سیاسی است (North et al., 2009). از این رو در ایران پس از انقلاب، قدرت‌گیری روحانیت و نهادهای انقلابی، موجب شکل‌گیری نظامی مبتنی بر دسترسی محدود شد. این نظم با تکیه بر نهادهای غیررسمی مذهبی و سرمایه اجتماعی سستی تحکیم یافته و مانع ورود سایر کنشگران سیاسی به ائتلاف قدرت گردیده است. مطابق تحلیل نورث، ایران پس از انقلاب اسلامی با تثبیت نهادهای انقلابی مبتنی بر مشروعیت مذهبی و انحصارگرایی نهادی توسط روحانیت، در مسیر بازتولید نظم دسترسی محدود قرار گرفت و سایر گروه‌های سیاسی (ملی‌گرایان، چپ‌گرایان، تکنوکرات‌ها) به دلیل ضعف در شبکه‌های نهادی و سرمایه اجتماعی، در رقابت برای بازسازی نظم نهادی ناکام ماندند. در این چارچوب گروه اول؛ روحانیت و نهادهای انقلابی، از طریق پیوند میان نهادهای رسمی و غیررسمی، به تحکیم نظم دسترسی محدود پرداختند. گروه‌های ملی‌گرا، چپ‌گرا و تکنوکرات‌ها، به دلیل ضعف در سرمایه اجتماعی، نداشتن شبکه‌های نهادی ریشه‌دار و فقدان مشروعیت نهادی، در تغییر نظم مسلط ناکام ماندند. در نتیجه، ساختار نهادی روحانیت و نهادهای انقلابی با بازتولید انحصار نهادی، هزینه‌های مبادله را برای رقبا افزایش داده و مسیر وابستگی نهادی کشور را در جهت بازتولید توسعه‌نیافتگی سیاسی تثبیت کرده است. این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نورث، به بررسی تطبیقی کنش این چهار گروه و نقش آن‌ها در تثبیت یا تضعیف نظم نهادی مسلط می‌پردازد.

### ادبیات و پیشینه‌ی پژوهش

مطالعات متعددی درباره علل و پیامدهای انقلاب اسلامی ایران، ساختار قدرت پس از آن و توسعه‌نیافتگی کشور انجام شده است. بیشتر پژوهش‌های موجود، تحولات پس از انقلاب را در قالب تحلیلی سیاسی-ایدئولوژیک یا جامعه‌شناختی بررسی کرده‌اند. بدین ترتیب آثار کدی (۱۳۹۳)، آبراهامیان (۱۳۹۴) و فوران (۱۳۹۶) از جمله مطالعات کلاسیک در این حوزه هستند که بیشتر بر نقش توده‌ها، رهبری امام خمینی و نیروهای اجتماعی تأکید داشته‌اند. اما این آثار از بررسی نهادها و قواعد نهادی مؤثر در پایداری نظام سیاسی پس از انقلاب غافل مانده‌اند. از این رو در حوزه تحلیل نهادی، استفاده از چارچوب‌های نظری نهادگرایان جدید، به‌ویژه دیدگاه‌های داگلاس نورث (۱۳۹۶)،

در ادبیات پژوهشی ایران نسبتاً محدود بوده است. پژوهش‌هایی نظیر رفیع‌پور (۱۳۷۶)، سلطانی (۱۳۹۴) و بشیری (۱۳۹۴) بیشتر به شکل‌گیری نظم سیاسی در جمهوری اسلامی پرداخته‌اند. اما آن را در بستر نظریه نورث تحلیل نکرده‌اند. بنابراین رویکرد آن‌ها عمدتاً جامعه‌شناختی و ایدئولوژیک بوده و چارچوب‌های تحلیلی نهادگرایانه جدید، به‌ویژه نظریه داگلاس نورث، به‌طور مستقیم در تحلیل این تحولات به کار گرفته نشده است. در پژوهش‌های انجام شده توسط افرادی همچون مؤمنی و همکاران (۱۳۹۸) و امامی و همکاران (۱۴۰۲) با رویکرد نهادی به توسعه‌نیافتگی ایران پرداخته شده است، اما این پژوهشگران به بررسی نقش بازیگران سیاسی مختلف در تحکیم یا تضعیف نظم نهادی توجه نکرده‌اند. همچنین آثار این پژوهشگران بیشتر بر نهادهای اقتصادی متمرکز بوده و نهادهای سیاسی و اجتماعی را در چارچوب نظریه نورث مورد بررسی قرار نداده‌اند. از سوی دیگر، در پژوهش‌های افرادی مانند رنجبرکی (۱۴۰۰) بر نقش حاکمیت سیاسی در عدم رشد و توسعه اقتصادی، به دلیل تضاد منافع گروه ائتلاف حاکم با مؤلفه‌های نظام دسترسی باز و آسیب‌شناسی رویکرد دولت به توسعه اقتصادی از این منظر پرداخته شده است. اما این پژوهش‌ها فاقد چارچوب تحلیلی منسجمی بر مبنای نظریه نهادگرایان جدید جهت تبیین نقش گروه‌های سیاسی در سال‌های اولیه انقلاب اسلامی هستند. در ادبیات خارجی نیز، آثار نورث به‌طور خاص برای تحلیل مسیر توسعه‌نیافتگی ایران به کار گرفته نشده‌اند. گرچه مطالعاتی چون نورث (North et al., 2009) تحلیل‌های کلان در باره نظم‌های دسترسی محدود و تأثیر ائتلاف‌های نخبگان بر مسیر نهادسازی در کشورهای در حال توسعه ارائه کرده‌اند، اما کاربرد این مدل‌ها در مورد تجربه ایران، عمدتاً در ادبیات دانشگاهی داخلی محدود مانده است. در این میان پژوهش حاضر با به‌کارگیری چارچوب نظری داگلاس نورث و با تمرکز بر بررسی نهادی چهار گروه اصلی پس از انقلاب (روحانیت، ملی‌گرایان، چپ‌گرایان و تکنوکرات‌های بازمانده از حکومت پهلوی) در تلاش است شکاف پژوهشی موجود در ادبیات داخلی را به سهم خود پر کند. بدین ترتیب تحلیل همزمان نهادهای رسمی و غیررسمی در بستر تحولات پس از انقلاب، وجه نوآوری این مطالعه محسوب می‌شود.

### روحانیت و نهادهای انقلابی پس از انقلاب ۵۷

پس از انقلاب اسلامی، روحانیت به عنوان بازیگر اصلی و تعیین‌کننده در نظام سیاسی ایران ظاهر شد و توانست پایه‌های نهادهای رسمی و غیررسمی را به گونه‌ای مستحکم بنا نهد که دوام و

پایداری ساختارهای سیاسی را تضمین کند. بدین سان از منظر نظریه نهادی داگلاس نورث، موفقیت این گروه را می‌توان در چارچوب شکل‌گیری و تحکیم نهادهای رسمی و غیررسمی جدید و همچنین نظم دسترسی محدود تحلیل کرد. نخست روحانیت با بهره‌گیری از شبکه‌های گسترده غیررسمی همچون حوزه‌های علمیه، مساجد، بازار و نهادهای فرهنگی-اجتماعی توانست سرمایه اجتماعی و مشروعیت خود را در میان بخش‌های وسیعی از جامعه حفظ کند و گسترش دهد. این نهادهای غیررسمی که ریشه در ساختارهای تاریخی و فرهنگی ایران داشتند، امکان بسیج اجتماعی فراگیر و سازماندهی مؤثر منابع انسانی و مالی را فراهم کردند. به این ترتیب، روحانیت توانست هزینه‌های مبادله و نظارت را به شکل قابل توجهی کاهش داده و برآمدن نهادهای رسمی را با پشتوانه قوی اجتماعی تسهیل نماید. دوم، در سطوح رسمی، روحانیت و نهادهای انقلابی مانند مجلس خبرگان، شورای نگهبان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بنیادهای مختلف فرهنگی-اقتصادی، با تدوین قواعد و ساختارهای نهادی جدید، انحصار دسترسی به منابع قدرت و ثروت را تثبیت کردند. از این رو این نهادها به مثابه حلقه‌های اصلی در «نظم دسترسی محدود» به شمار می‌روند که در آن گروه‌های محدود قدرت، کنترل منابع حیاتی را در دست دارند و از طریق نهادسازی‌های پیچیده و قوانین داخلی، دسترسی دیگران را محدود می‌کنند. سوم، از منظر مسیر وابستگی، ساختار نهادی جدید جمهوری اسلامی، ترکیبی از نهادهای سستی-مذهبی و نهادهای مدرن سیاسی بود که این ترکیب منحصر به فرد، تغییرات بنیادین را محدود و مسیر مشخصی برای تحولات آتی تعیین کرد. بنابراین نقش مهمی که اسلام در انقلاب ۱۳۵۷، بر عهده داشت، نه تنها تناقضی در تاریخ ایران به وجود می‌آورد، بلکه در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که خط بطلانی بر این نظریه‌ی رایج می‌کشد که نوسازی به دین‌زدایی، و گسترش شهرنشینی به تقویت طبقات جدید و تضعیف طبقات سستی می‌انجامد (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۶۵۴). بدین ترتیب روحانیت با حفظ و توسعه نهادهای غیررسمی سستی و به‌کارگیری آن‌ها در قالب نهادهای رسمی نوین، توانست تحولات نهادی را به نحوی هدایت کند که بیشترین بهره را از ظرفیت‌های تاریخی و فرهنگی کشور ببرد و در عین حال از تضعیف مشروعیت خود جلوگیری نماید. در نهایت، روحانیت و نهادهای انقلابی، پس از انقلاب توانستند به عنوان بازیگران اصلی در ایجاد یک نظام نهادی پایدار، منسجم و مشروع ظاهر شوند که نه تنها نظم جدید سیاسی را تثبیت کرد، بلکه تا به امروز نیز به عنوان بنیان‌های اصلی قدرت در ایران باقی مانده‌اند. تحلیل این فرایند از منظر نورث نشان می‌دهد که مشروعیت نهادی و قابلیت بسیج منابع در

نهادهای غیررسمی و رسمی، کلید موفقیت این گروه بوده است، در حالی که سایر بازیگران سیاسی به دلیل ناتوانی در ایجاد یا استفاده از چنین شبکه‌هایی نتوانستند جایگاه نهادی مشابهی کسب کنند. از این رو مناسبت‌های مذهبی مانند چهارم شهدا، نماز عید فطر و ایام محرم خصوصاً راهپیمایی روزهای تاسوعا و عاشورا، مخالفان رژیم شاه را بیش از پیش متحد ساخت. در پایان راهپیمایی عاشورا، قطعنامه‌ای از سوی کلیه گروه‌های شرکت‌کننده در تظاهرات منتشر شد. نکات اصلی قطعنامه مزبور، پذیرفتن رهبری آیت‌الله خمینی از سوی همه گروه‌ها و تأکید بر ادامه مبارزه تا سقوط شاه، بازگشت تبعیدی‌ها، و پشتیبانی از اعتصابات و دعوت از افسران و سربازان برای پیوستن به مردم بود. راهپیمایی‌های عظیم تاسوعا و عاشورا، نتایج فوری و تعیین‌کننده‌ای داشت که اهم آن شکست دولت نظامی و ناتوانی آن در اداره مملکت، یکپارچگی گروه‌های سیاسی، اعم از ملی و مذهبی و تأیید رهبری آیت‌الله خمینی بود. همچنین تظاهرات و راهپیمایی‌های آن دو روز نشان داد که اگر نیروی ملت، در راه آمل و خواسته‌های مشروع خلق، متحد و بسیج شود و به درستی رهبری گردد، هیچ قدرتی قادر به مقابله با آن نخواهد بود. عظمت راهپیمایی و تظاهرات دو روز تاسوعا و عاشورا و نظم و ترتیب و سازماندهی و نتایج آن، در مطبوعات، به‌خصوص در رسانه‌های خبری اروپا و امریکا مورد بحث و تفسیر قرار گرفت (نجاتی ب، ۱۳۷۳: ۱۸۴). بدین ترتیب روحانیت ایران که در ملی شدن نفت و نهضت مقاومت و جبهه‌ی ملی سهم نسبتاً ضعیفی به لحاظ نفرات و شخصیت‌ها داشت، در نهضت سال‌های چهل، جمع‌قابل ملاحظه‌ای را در سطوح متوسط و جوان و در سایه‌ی رهبری آیت‌الله خمینی وارد میدان نمود. ولی هنوز قشرهای زیادی از آن‌ها، حالت بی‌طرف یا بی‌اثر و احیاناً مخالف را حفظ کرده بودند که با نزدیک شدن پیروزی و پس از آن، افراد کثیری به انقلاب پیوسته، داوطلب خدمات و عهده‌دار مشاغل حساسی گشتند و ضعف یا عدم سابقه‌ی خود در مبارزه را، با افراط در تظاهرات و دوآتشه شدن‌ها جبران می‌نمودند (بازرگان، ۱۳۶۳: ۸۸). بنابراین با آن‌که آیت‌الله خمینی یک دولت موقت عمدتاً عرفی را به ریاست بازرگان منصوب کرد، اما همزمان با آن نهادهای قدرتمندتر روحانی را بنیاد گذاشت. او در همان ابتدا با استفاده از قدرت خود، برای هر شهر امام جمعه منصوب کرد که ارائه دهنده‌ی اصلی خط او برای اهالی شد. همچنین از اختیاراتش در سازمان‌های دولتی و حزبی و در گروه‌های روحانی و حوزه‌های علمیه استفاده کرد (کدی، ۱۳۹۳: ۱۷). از دیدگاه نورث، چنین شبکه‌هایی هزینه‌های مبادله برای بازیگران مسلط را کاهش داده و توان نهادسازی رسمی را تقویت می‌کند. بدین سان تداکسکاپل نیز بر نقش ایدئولوژی و اسلام شیعی، در

انقلاب ایران، تأکید می‌نماید. انقلاب ایران، اسکاچپُل را بر آن داشت تا به بازننگری در تعریف انقلابات اجتماعی بپردازد و دگرگونی‌های ایدئولوژیکی را نیز در کنار عواملی چون دولت و طبقات بگنجانند: «این انقلاب شگفت‌انگیز مرا در مورد نقش نظام‌های فکری و درک مشترک فرهنگی در شکل‌گیری کنش جمعی به تأمل ژرف‌تری ناگزیر ساخت (فوران، ۱۳۹۶: ۲۴۰). از این رو این سرمایه اجتماعی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت نظم نهادی جدید و تحکیم نظم دسترسی محدود، ایفا کرد. یکی از ویژگی‌های مهم روحانیون، بسیج توده‌هاست. تروتسکی می‌گوید: «تاریخ انقلاب عبارت است از ورود قهرآمیز توده‌ها به صفحه‌ی سیاسی» (Trotsky, 1959:P.xi). مشاهده می‌شود که در پیش و پس از پیروزی انقلاب، در مراسم نماز عید فطر و تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ و روزها و سال‌های بعد، هنر روحانیون به‌ویژه با رهبری امام خمینی استفاده از نیروی عظیم توده‌های مردم است. نکته‌ی مهمی که از هوشمندی سیاسی امام خمینی حکایت دارد، هدایت همه‌ی نیروها به سوی مخالفت با شخص شاه بود. این بهترین روشی بود که می‌توانست به بروز و ظهور «دالّ میان‌تهی» کمک کند. وقتی همه می‌پذیرفتند که مطالبات برآورده نشده‌شان به خاطر تکیه‌ی شخص شاه بر تخت سلطنت است، نیروهای مختلف سیاسی، وجود تناقض در میان مطالبات را فراموش می‌کردند و همگی بر ضد شاه متحد می‌شدند. روشنفکر و چپ‌گرا و روحانی و توده‌های مردم با این که جنس مطالبات بسیار متفاوتی داشتند، ولی همگی به این «وحدت کلمه» می‌رسیدند که «شاه باید برود» این هوشمندی امام خمینی، یکی از بزرگ‌ترین عوامل پیروزی انقلاب اسلامی بود. البته یکی از اسرار محبوبیت امام، در میان توده‌های خشمگین، نیز همین صراحت و قاطعیت بود. انقلاب یک رهبر انقلابی می‌خواهد. رهبری که راه را به صورت مشخص به توده‌های خشمگین نشان دهد، نه یک روشنفکر لیبرال که خاکستری می‌اندیشد و خودش هم نمی‌داند چه می‌خواهد. هیچکدام از مخالفان شاه در چنین قدوقاره‌ای نبودند (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۳۳). بدین ترتیب هر جامعه‌ای به شیوه‌ای منحصر به فرد تکامل می‌یابد، بنابراین فهمی عمیق از تغییر باید فراسوی تعمیم‌های وسیع، به سمت فهم خاصی از میراث فرهنگی آن جامعه‌ی خاص حرکت کند. مسیرها و سیاست‌هایی که دسترسی باز در جهان غرب را ایجاد کردند، نمی‌توانند بدون هیچ تغییری، برای تقویت‌گذار در نظام‌های دسترسی محدود امروز به کار روند (نورث و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۸۳). همان‌طور که در بالا اشاره شد، راهپیمایی روزهای تاسوعا و عاشورا در سراسر کشور با عظمت و شکوهی خیره‌کننده برگزار شد. در تهران، جمعیت حدود دو میلیون نفری تظاهرکنندگان، با نظم و برنامه‌ریزی تحسین‌برانگیزی از میدان

امام حسین (ع) و چند مسیر مهم دیگر به سمت میدان آزادی حرکت کردند. آن‌قدر توده‌های جمعیت عظمت داشت و آن‌قدر شرکت‌کنندگان در تظاهرات از اقشار و طبقات متنوع بودند که دیگر برای صدها خبرنگار خارجی که در ایران حضور داشتند و نیز برای ناظران جهانی تردیدی باقی نبود که رژیم پهلوی جایگاه خود را از دست داده است. نیروی سیاسی توده‌های مردم، همچون سیل فراگیری فضای سیاسی ایران را در می‌نوردید. کسی توان ایستادگی در مقابل این سیل را نداشت، ولی روحانیت به خوبی نشان داده بود که می‌تواند آن را هدایت کند (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۴۵). از این رو سفیر امریکا در ایران، ویلیام سولیوان در گزارش معروف خود، در ۱۸ آبان ۱۳۵۷ به واشنگتن، ثبات سیاسی ایران را از نظر تاریخی بر دو پایه‌ی سیاست و مذهب دانست و نتیجه گرفت که «در ۱۵ سال گذشته، استحکام پایه‌ی سلطنت، ایران را بر سرپا نگاه داشته و اکنون که پایه‌ی سلطنت سست شده، ناچار باید این ثبات با تحکیم پایه‌ی مذهب، تأمین گردد» (سولیوان، ۱۳۷۲: ۱۸۵). قدری شگفت‌آور است که سولیوان، در اردیبهشت ۱۳۵۶، ماه‌ها پیش از انقلاب، وقتی حکم سفارت ایران را دریافت کرده بود و هنوز به محل مأموریت خود، به عنوان سفیر اعزام نشده بود، بر اهمیت نیروی سیاسی اسلام‌گرا در ایران، تأکید کرده بود (علم، ۱۳۸۶: ۴۵۰). بدین سان هایزر هم در خاطرات خود می‌نویسد که «سولیوان اعتقاد داشت که جمهوری اسلامی، مورد درخواست مردم، به رهبری [امام] خمینی واقعی‌تری گریزناپذیر است [...] او معتقد بود که باید تسلیم واقعیت محتوم شد و مستقیماً با تصور روی کارآمدن یک دولت از سوی [امام] خمینی کار کنیم و از حالا برنامه‌ی مقابله با آن را بریزیم.» (هایزر، ۱۳۹۳: ۱۰۱). اینک وقت آن رسیده بود که امام خمینی از نفوذ هژمونیک خود در توده‌ها استفاده کند و «جمهوری اسلامی» را در فضای سیاسی ایران، مهندسی کند، امام خمینی در صدر نیروی سیاسی روحانیان، اینک رهبری بلامنازع انقلاب را در دست داشت (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۵۴ و ۶۵۳). همچنین مراسم باشکوه استقبال از امام و ابراز احساسات توده‌های انبوه و نیز سازماندهی تحسین‌برانگیز جمعیت، موجب شگفتی ناظران شد (هایزر، ۱۳۹۳: ۲۶۵). بی‌بی‌سی گزارش داد که «سه میلیون نفر» به استقبال بازگشت «پدر انقلاب» رفتند تا با او تجدید بیعت کنند (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۱۱۴). بدون هیچ تردیدی نیروی سیاسی پیروز در انقلاب اسلامی، نیروی توده‌ها بود. اگر ایستادگی توده‌ها و تحمل تلفات فراوان در راهپیمایی‌ها نبود، محال بود انقلاب به پیروزی برسد. اگر حماسه‌ی هفده شهریور و راهپیمایی‌های میلیونی تاسوعا و عاشورا و اربعین تحقق پیدا نمی‌کرد، هیچگاه پشت رژیم شاه نمی‌شکست. اگر استقبال میلیونی مردم از امام خمینی نبود، همان

روز ارتش، امام و همه‌ی نیروهای اصلی انقلاب را دستگیر می‌کرد و همه چیز تمام می‌شد و بالاخره، اگر اعتصاب‌های سراسری در همه‌جای کشور به‌رغم همه‌ی سختی‌هایی که توده‌های مردم متحمل می‌شدند، ادامه نمی‌یافت، هرگز دولت فلج نمی‌شد. آخرین گام نیز مرهون ایستادگی توده‌های انقلابی بود همه‌ی مراحل پیروزی از آغازین ساعات بامداد ۲۱ بهمن، تا ظهر ۲۲ بهمن، بدون دخالت نخبگان و بدون برنامه‌ریزی و تصمیم‌سازی پیشین اتفاق افتاد. اصلاً کسی به آن زودی انتظار پیروزی نداشت. این سیل خروشان توده‌ها بود که نظام شاهنشاهی را با خود برد (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۵۹۷). این واقعه بیانگر سخن داگلاس نورث در مورد پیش‌بینی ناپذیر بودن دگرگونی‌های جامعه می‌باشد. در تأیید این موضوع می‌بینیم که او دگرگونی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را توأمان می‌نگرد. او تحولات را پیش‌بینی ناپذیر و در حال تغییر می‌بیند که بی‌وقفه، به گونه‌ای تازه و بی‌سابقه چهره آن تغییر می‌کند. با نظریه‌های مرسوم و متعارف، نمی‌توان سیر تحولات جهان کنونی را تشریح و پیش‌بینی کرد. تلاش برای درک دگرگونی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی (با توجه به این که نمی‌توان به تغییرات در یکی از این زمینه‌ها، بدون در نظر گرفتن زمینه‌های دیگر پی برد). به بازنگری جدی در نوع و ساختار نگرش ما به مسائل نیاز دارد (نورث، ۱۳۹۸: ۷). از این رو تردیدی در این نیست که از میان نیروهای سیاسی، در نهایت باید روحانیان را برنده دانست. اگرچه که خیلی از نیروهای انقلابی، میان شخصیت امام خمینی، به عنوان یک روحانی نوگرا و انقلابی و روحانیت سنتی تفاوت می‌گذاشتند، ولی در بحبوحه‌ی حوادث انقلاب مشخص شد که امام بیش از هر جایی و هر نهادی و هر نیروی سیاسی‌ای، احساس تعلق به روحانیت داشت. حکومت اسلامی از نظر وی، همان حکومت زیر نظر روحانیون بود (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۵۹). بدین سان اتفاقاتی که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، جامعه‌ی عمل پوشید، نیز نشان‌دهنده‌ی همین مسئله است. بیش از دو سوم نمایندگان در مجلس خبرگان قانون اساسی، روحانی بودند. طبیعی بود که قانون اساسی جمهوری اسلامی، که با طرز فکر آن نمایندگان تدوین می‌شد و به تصویب می‌رسید، سهم مهمی از قدرت را در اختیارشان قرار می‌داد. در نخستین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی نیز، نزدیک به نیمی از کرسی‌ها و ریاست مجلس، در اختیار روحانیان قرار گرفت. روحانیون یک سپاه مؤثر غیرروحانی در میان توده‌ها و حتی سایر اقشار نخبگان در اختیار داشتند که عبارت بود از «مقلدان» که خود را در مسائل سیاسی پیرو کامل روحانیان می‌دانستند. در میان آن مقلدان، دیوان سالاران و متخصصان فراوانی وجود داشتند که بقای قدرت را در دست روحانیان تضمین می‌کردند (سمیعی، ۱۳۹۲: ۶۵۹). بنابراین «توده‌های مردم امام را همچون

گمشده‌ای بزرگ که پس از قرن‌ها سردرگمی یافته بودند، در برگرفتند. ایرانیان که همواره دنیای سیاست را با دولتمردان و پادشاهانی فاسد و متکبر تجربه کردند، برای نخستین بار، رهبر بزرگی را می‌دیدند که به زبان آن‌ها سخن می‌گوید. حرف دل آنان را می‌زند. خود را متواضعانه خادم آنان می‌داند و بسیار ساده و زاهدانه و به شیوه‌ی اکثریت مردم، زندگی می‌کند...» (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۶۶). بدین ترتیب گوستاو لبون معتقد است که رهبر توده‌ها باید دارای سه خصیصه‌ی مهم باشد: پیام خود را قاطعانه و خالی از استدلال‌ات پیچیده و با صراحت تمام بیان کند؛ آن پیام را بارها و بارها تکرار کند تا در ضمیر ناخودآگاه مخاطبانش به‌سان واقعیتی انکارناپذیر نقش ببندد؛ و بالاخره، پیام او حالتی مُسری داشته باشد که به سرعت در میان تمام اقشار پخش شود (LeBon, 2009: 152). از این رو امام خمینی در کنار این ویژگی‌های شخصیتی، در رفتار سیاسی خود، بسیار داهیانه عمل می‌کرد و نیک می‌دانست که نقش یک رهبر انقلابی چیست و به‌خوبی آن نقش را ایفا می‌نمود. مهمترین مسئولیت یک رهبر انقلابی، تلاش برای تولد و بلوغ «دال میان‌تهی» است. امام خمینی در این زمینه بی‌بدیل بود (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۶۲). او توانست قرائت‌های مختلف از اسلام، شامل اسلام مبارزه‌جویانه‌ی روحانیان انقلابی، اسلام رادیکال علی شریعتی، اسلام لیبرال بازرگان و اسلام سستی اکثر علما را در کنار نیروهای غیراسلام‌گرا در مسیر هدف اصلی انقلاب قرار دهد (اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۸۷: ۱۹۸). با توجه به این‌که نظریه‌ی «ولایت فقیه» سال‌ها قبل از انقلاب طی سخنرانی‌هایی بیان شده بود، اما ایشان هوشمندانه در چند ماه منتهی به انقلاب «با دقت تمام از طرح آن در بیانیه‌های عمومی پرهیز کرد.» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۶۴). این ابهام و کلی‌گویی در وعده‌ها نیز یک جنبه‌ی دیگر از ویژگی‌های یک رهبر انقلابی است. اگر در دوران مبارزه، در میان گروه‌های انقلابی، در مورد وضعیت اداره‌ی کشور، پس از پیروزی بحث درگیرید، این نخستین گام در جهت ایجاد اختلاف و از دست دادن یک‌پارچگی است. واقعیت این است که از زمانی که نیروی سیاسی توده‌ها، در جریان نهضت تحریم توتون و تنباکو، برای نخستین بار در ایران پیدا شد، هیچ رهبری در قد و قواره‌ی امام خمینی به خود ندیده بود. فقط امام خمینی بود که هم از نظر شخصیتی، رهبری فرهمند بود و از تمام استعداد‌های لازم برای قیادت توده‌های میلیونی بهره‌ای وافر داشت و هم از نظر عملکرد سیاسی، به‌خوبی به وظایف یک رهبر انقلابی تمام عیار واقف بود. او نگذاشت هیچ نیروی انقلابی، هرز رود و اجازه نداد پیش از پیروزی انقلاب، کوچک‌ترین خللی در صفوف طرفدارانش ایجاد شود. توده‌های مردم هرگز نمی‌توانستند حتی در رؤیاهای خود رهبری انقلابی‌تر از وی پیدا

کنند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که روحانیت در نبرد قدرت پیروز شد، چون امام خمینی، رهبر محبوب انقلابی توده‌ها، یک روحانی بود و خود را متعلق به نهاد روحانیت می‌دانست (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۶۳ و ۶۶۴). از این رو احزاب و گروه‌های بنیادگرای اسلامی گرچه ریشه در دوران قبل از انقلاب داشتند، ولی عمدتاً پس از انقلاب تشکیل یافتند. احزاب بنیادگرا، به تحول از نظام سلطنتی به حکومت جمهوری قانع نبودند، بلکه خواستار ترکیب مذهب و سیاست و تأسیس حکومت دینی یا روحانی و اجرای احکام اسلام، از طریق نظام سیاسی بودند. همین گروه‌ها بر اساس اندیشه‌های سیاسی آیت‌الله خمینی در کتاب ولایت فقیه از نوعی حکومت دینی و اسلامی به رهبری فقها و روحانیون حمایت می‌کردند. هسته‌ی اصلی تشکیلات بنیادگرای اسلامی را میردان و پیروان و شاگردان آیت‌الله خمینی تشکیل می‌دادند. مهمترین حزب اسلامی از این نوع حزب جمهوری اسلامی بود که در سال ۱۳۵۸، توسط پیروان و شاگردان آیت‌الله خمینی تشکیل شد. بر اساس مرامنامه‌ی حزب جمهوری اسلامی، حاکمیت ناشی از خداوند است و همه‌ی قوانین و مصوبات می‌باید مبتنی بر شرع اسلام باشند و رهبری و ریاست کشور، می‌باید در دست فقهاء قرار گیرد (بشیریه، ۱۳۹۲: ۲۸). در مجموع، تحلیل نهادی رفتار روحانیت پس از انقلاب نشان می‌دهد که برخلاف سایر گروه‌های سیاسی، روحانیت توانست از طریق شبکه‌های نهادی غیررسمی، سرمایه اجتماعی گسترده و تسلط بر نهادهای رسمی، به شکل موقتی نظم دسترسی محدود را بازتولید کند. بدین ترتیب سرمایه‌ی فرهنگی روحانیت، سرمایه‌ی ارتباطی روحانیت با توده‌ها بود. ارتباط مداوم و مستقیم روحانیان با توده‌های مردم، در مساجد و تکایا و آشنایی نزدیک روحانیان با زبان و مسائل مردم کوچه و بازار، گفتمان مشترکی میان توده‌ها و روحانیان به‌وجود آورده بود که ارتباطات میان این دو نیروی سیاسی را تسهیل می‌کرد. این گفتمان در طول تاریخ در مراسم مذهبی طی سال استمرار یافته و یک کانال ارتباطی فراگیر را بین مردم و روحانیت نهادینه می‌کرد. نیروهای سیاسی دیگر شامل روشنفکران و چپ‌گرایان هرگز دسترسی گسترده‌ای به توده‌های مردم نداشتند. آنان شاید می‌توانستند با اقشار خاصی از خُرده نخبگان مانند دانشجویان یا کتاب‌خوانان تا حدی ارتباط برقرار کنند، ولی انبوه توده‌های مردم آنان را فکلی، نازپرورده و هم‌پیمان با رژیم یا دولت‌های بیگانه می‌پنداشتند. بنابراین مهمترین سرمایه‌ی روحانیت بدون اغراق، سرمایه‌ی اجتماعی در اختیار آن نیروی سیاسی بود. این سرمایه براساس یک شبکه‌ی گسترده از مساجد، تکایا، حسینیه‌ها، هیأت‌های عزاداری، مدارس و حوزه‌های علمیه شکل می‌گرفت که در مرکز آن مراجع تقلید، در سطح میانی علمای بلاد

و امامان جماعت و واعظان، و در اطراف آن مردم متدین و معتقد قرار داشتند. این شبکه کارآیی گسترده‌ای در بسیج توده‌ها داشت و به روحانیان امکان می‌داد که به سادگی بتوانند فقط طرف چند ساعت، میلیون‌ها نفر را به خیابان بیاورند و تظاهراتی را ترتیب دهند که نظم و سازماندهی حاکم بر آن، همگی ناظران را مبهور کند، اعلامیه‌های امام خمینی را به سرعت در سطح کشور تکثیر و توزیع کنند، به اعتصاب‌های همگانی دامن بزنند، به نیازمندان و شهروندان ضعیف که از اوضاع نابسامان دوران انقلاب لطمه می‌خوردند، کمک کنند و از همه مهمتر آن که بتوانند با استفاده از آن شبکه در هنگامی که حکومت پهلوی فروپاشیده بود و نهادهای رسمی، کارآیی خود را دست دادند، نهادسازی بکنند و با استفاده از نهادها قدرت را قبضه نمایند (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۶۶ و ۶۶۷). اما برخی تحلیل‌گران در روزهای اول پیروزی انقلاب، بیان می‌کردند که «درست است که امام و روحانیت توانستند نظام شاهنشاهی را درهم بشکنند، ولی هیچ‌گاه قادر به اداره‌ی کشور نیستند و نخواهند توانست نظام مستحکمی را مستقر کنند و از این رو انقلاب اسلامی بیش از پنج، شش ماه دوام نمی‌آورد و به زودی از دست روحانیت خارج می‌شود.» (روحانی، ۱۳۹۱: ۴۷۱). لیکن در عمل مشاهده کردیم که چنین اتفاقی رخ نداد. از این رو با غلبه گفتمان مذهبی و تسلط نهادهای وابسته به روحانیت، مسیر نهادی ایران بر پایه پیوند نهادهای رسمی و غیررسمی مذهبی تثبیت شد. این مسیر نهادی، امکان ورود سایر بازیگران سیاسی و نهادهای رقیب را محدود کرد و ساختار انحصاری نظم دسترسی محدود را بازتولید نمود. نیروی سیاسی بازار، در طول تاریخ معاصر با روحانیان پیوندی بسیار نزدیک داشت و از این رهگذر، ضمن برطرف نمودن نیازهای مادی روحانیان، خود نیز مطالبات خویش را برآورده می‌کرد. پس از افزایش قیمت نفت، وقتی درآمدهای نفتی وارد اقتصاد ایران شد، درآمد بازاریان و طبقه‌ی متوسط متدین نیز فزونی یافت و به تبع آن، درآمد روحانیان و نیز مؤسسات فرهنگی دینی نیز افزایش پیدا کرد (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۷۳). بدین ترتیب روحانیت با استفاده از سرمایه‌ی اجتماعی که در اختیار داشت، توانست نهادهای قدرتمندی را تأسیس کند که در ابقای جمهوری اسلامی، دارای نقش اساسی بود. کمیته‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید و بسیاری دیگر از نهادهای انقلابی بودند که توانستند سامان سیاسی را در آن ایام متلاطم، به کشور بازگردانند و بقای قدرت را در دست روحانیت تضمین کنند. آن نهادها ممکن بود با هم تداخل داشته باشند، بازده پایی داشته باشند، آزادی شهروندان را صیانت نکنند و کاستی‌های دیگری نیز داشته باشند، ولی به هر حال، نهادهایی بودند که می‌توانستند

سامان سیاسی را به کشور بازگردانند (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۶۸). از این رو این فرایند به بازتولید نظم دسترسی محدود، تداوم توسعه‌نیافتگی سیاسی و جلوگیری از استقرار نهادهای رقابتی و فراگیر در ایران انجامید.

### جبهه ملی و نهضت آزادی پس از انقلاب ۱۳۵۷

جبهه ملی و نهضت آزادی پس از انقلاب اسلامی ایران، به عنوان نمایندگان جریان‌های ملی‌گرای میانه‌رو و طرفدار نظام دموکراتیک و حقوق مدنی، تلاش کردند جایگاه سیاسی خود را در نظام جدید حفظ کنند. اما از دیدگاه نهادی داگلاس نورث، این گروه‌ها با چالش‌های عمیقی مواجه شدند که مانع از نهادینه شدن پایدار و مؤثر آن‌ها در ساختار سیاسی پس از انقلاب شد. جبهه ملی و نهضت آزادی عمدتاً بر توسعه نهادهای رسمی مدرن، نظیر پارلمان، انتخابات آزاد و حکومت قانون تأکید داشتند. این گروه‌ها تلاش می‌کردند با ایجاد و تقویت قواعد نهادی مبتنی بر دموکراسی و حقوق شهروندی، نظم جدید سیاسی را به سمت «نظم دسترسی باز» سوق دهند. اما در عمل نهادهای رسمی که از سوی روحانیت و نهادهای انقلابی شکل گرفتند، ساختار محدودکننده و انحصاری قدرت بودند که دسترسی به منابع قدرت را برای گروه‌های دیگر به شدت محدود کردند. بدین ترتیب جبهه ملی در طی انقلاب، در سرایش افول قرار گرفت. طرد دکتر بختیار در پیش از انقلاب و روگردانی حزب ناسیونالیست از آن، با ترک حزب از سوی دکتر متین‌دفتری نوهی دکتر مصدق برای تشکیل حزب دموکراتیک ملی توأم شد. این امر در واکنش به عمل جبهه ملی در پذیرش خط روحانیون انقلاب، در زمان اعلامیه‌ی پاریس، صورت گرفت. جبهه دموکراتیک ملی خواستار انحلال شورای انقلاب منصوب آیت‌الله خمینی و انتخاب شورای جدیدی از میان کارمندان دولت، اصناف و کارگران شد؛ همچنین، با مداخله‌ی روحانیون در سیاست مخالفت کرد. حزب دیگری که گرایش‌های اسلامی قوی‌تری از جبهه ملی داشت، نهضت آزادی بود که پس از انقلاب قدرت را در دست گرفت. رهبران حزب، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، علی اصغر حاج‌سیدجوادی و عباس امیرانتظام، همگی در دولت موقت، عهده‌دار مناصب دولتی شدند. این حزب هوادار دموکراسی پارلمانی ملی و مخالف حکومت روحانیون بود (بشیری، ۱۳۹۴: ۱۸۵). بنابراین از منظر نهادی، جبهه ملی و نهضت آزادی، فاقد شبکه‌های گسترده و ریشه‌دار غیررسمی بودند که بتوانند به عنوان سرمایه اجتماعی قوی و منبع مشروعیت برای آن‌ها

عمل کنند. این دو جریان به دلیل عدم پیوند عمیق با نهادهای فرهنگی، مذهبی و اجتماعی سستی جامعه ایران، هزینه‌های مبادله بالایی را در بسیج منابع و سازماندهی سیاسی متحمل شدند. نبود این سرمایه اجتماعی توانایی آن‌ها را در ایجاد نهادهای قوی و پایدار محدود کرد. از این رو در چهارچوب مسیر وابستگی نورث، جبهه ملی و نهضت آزادی درگیر ساختارهای نهادی پیشین بودند که پس از انقلاب به طور بنیادین دگرگون شد. این گروه‌ها تلاش داشتند قواعد و نهادهای پیشین را حفظ یا بازسازی کنند. اما مسیر نهادی جدید و قواعد حاکم بر آن به گونه‌ای بود که این تغییرات را ناکام گذاشت. مقاومت نهادهای رسمی و غیررسمی قدرتمندتر، موجب شد تا این گروه‌ها نتوانند به بازیگران اصلی نظام جدید تبدیل شوند. در نهایت تحلیل نهادی این دو گروه نشان می‌دهد که علیرغم داشتن اهداف و رویکردهای متقن سیاسی، ناتوانی در ایجاد یا بهره‌برداری از نهادهای رسمی و غیررسمی قدرتمند و همچنین مقاومت ساختاری نظام سیاسی جدید، مانع از تثبیت موقعیت آنها شد. این موضوع نمونه‌ای از اهمیت عمیق نهادهای غیررسمی، سرمایه اجتماعی و مسیر وابستگی در موفقیت یا شکست بازیگران سیاسی است که نظریه نورث به خوبی آن را تبیین می‌کند. همچنین، این دو گروه در نهادهای رسمی مدرن مانند پارلمان، انتخابات آزاد و حکمرانی مبتنی بر قانون تأکید داشتند؛ نهادهایی که در فضای پس از انقلاب با مقاومت جدی مواجه شدند. نهادهای رسمی‌ای که از سوی روحانیت و نهادهای انقلابی ایجاد شد، ساختارهای انحصاری و محدودکننده‌ای بودند که به صورت نظام‌مند دسترسی گروه‌های سیاسی رقیب را محدود می‌کردند. از دید نورث، این وضعیت «نظم دسترسی محدود» را تثبیت می‌کرد که در آن گروه‌های محدودی به منابع قدرت و ثروت دسترسی دارند و قواعد بازی به گونه‌ای تنظیم شده که از باز شدن رقابت نهادی جلوگیری می‌کند. بدین سان نمونه‌ی تاریخی مهمی که این تحلیل را تأیید می‌کند، سرکوب سیاسی اعضای نهضت آزادی در سال‌های اولیه پس از انقلاب است. بسیاری از اعضای این گروه، به‌ویژه کسانی که خواهان دموکراسی پارلمانی و رعایت حقوق شهروندی بودند، تحت فشارهای سیاسی، زندان و محدودیت‌های قانونی قرار گرفتند. این رویدادها نمونه‌ای از هزینه‌های بالای مبادله و مقاومت نهادی در برابر تغییرات دموکراتیک است. از منظر مسیر وابستگی، جبهه ملی و نهضت آزادی تلاش کردند تا قواعد و نهادهای دوران پیشین را حفظ یا بازسازی کنند. اما نظام سیاسی جدید که مبتنی بر تلفیق نهادهای سستی-مذهبی و ساختارهای رسمی انقلابی بود، مسیر نهادی متفاوتی را رقم زد که در آن فرصت بازسازی نهادی گروه‌های نهادی میانه‌رو به شدت محدود شد. این مسیر وابستگی امکان

تغییرات بنیادین در قواعد و نهادهای قدرت را محدود کرد و باعث شد گروه‌های که فاقد منابع نهادی و شبکه‌های اجتماعی گسترده بودند، به حاشیه رانده شوند. بدین ترتیب در فضای پس از انقلاب، دغدغه‌ی اصلی برخی مبارزان لیبرال، بیشتر از آن‌که تشکیل پایه‌ای نوین جهت ایجاد سامان سیاسی و نهادینه کردن اقتدار باشد، محدود نمودن قدرت جدید بود. آنان به این می‌اندیشیدند که مملکت با خروج از زیر یوغ پهلوی، دوباره دچار استبداد دیگری نشود. این دغدغه‌ی بجایی بود، ولی در شرایط بسیار بحرانی خلاء قدرت پس از فروپاشی یک رژیم سیاسی، اولویت نخست این است که ابتدا اقتداری تازه ایجاد شود (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۶۷) و پس از شکل گرفتن نهادهای حکومت جدید بتوان سازوکار نظارت را فراهم نمود. در ساختن هر حکومتی که باید انسان‌ها را به وسیله‌ی انسان‌های دیگر اداره کند، بزرگ‌ترین دشواری از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که نخست باید حکومت را قادر ساخت که بر حکومت شوندگان نظارت کند و در مرحله‌ی دوم باید آن حکومت را واداشت که رفتارش را تحت نظارت قرار دهد (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۱۵). بنابراین جبهه ملی و احزاب ملی، مرام‌نامه و اصول سیاسی و حکومتی داشتند که بیشتر بر مبانی آزادی‌خواهی، دموکراسی و ناسیونالیسم و سوسیالیسم و استقلال‌طلبی بود و همچنین نیمه‌تشکیلات حزبی کم‌وبیش آزموده، ولی مصدر اداره انقلاب نبودند. نهضت آزادی از سال‌های ۱۳۴۲ به تدوین ایدئولوژی سیاسی و جهان‌بینی بر مبنای اسلام پرداخته، در زمینه‌ی مبانی حکومت، اقتصاد، امور اجتماعی، روابط خارجی، فرهنگ و غیره مطالعات و انتشاراتی انجام داده بود ولی نه به آن حد که مورد بحث عمومی و پذیرش رسمی قرار گرفته، به مرحله‌ی آزمایش و اجرا درآمده باشد (بازرگان، ۱۳۶۳: ۸۶). از این رو می‌توان گفت نهضت آزادی تجربه‌ی حکومت‌داری و اداره‌ی نهاد دولت و حتی حضور در کابینه‌های پیشین را نداشت و همچنین در مقایسه با روحانیت فاقد شبکه‌های گسترده‌ای بود که از آن در برهه‌ی زمانی خاصی حمایت کنند. از منظر نورث، این فقدان، موجب افزایش هزینه‌های مبادله نهادی برای این گروه و کاهش قدرت آن در رقابت بر سر دسترسی به منابع و فرصت‌های سیاسی می‌شود. بعد از انقلاب، جبهه‌ی ملی، خواستار تصویب قانون اساسی جدیدی مشابه قوانین اساسی کشورهای دموکراتیک اروپای غربی شد. همچنین، از دولت خواست بخش خصوصی را مورد تشویق و مورد حمایت قرار دهد. به عقیده‌ی جبهه‌ی ملی هدف انقلاب، نابودی دیکتاتوری بود. انقلاب، جنبشی مردمی بود و نه منازعه‌ی طبقاتی؛ یعنی مبارزه‌ی زحمتکشان علیه سرمایه‌داران یا دهقانان علیه مالکان نبود. بنابراین جبهه‌ی ملی که تشکیلاتی ملی‌گرا، لیبرال و غیردینی بود، در میان

طبقه‌ی متوسط تکنوکرات، پایگاه داشت و طرفدار دموکراسی به سبک غربی بود. جبهه ملی یک‌سوم وزارتخانه‌ها را در دولت موقت در اختیار داشت (کدی، ۱۳۹۳: ۱۹). بدین ترتیب مهندس مهدی بازرگان، با انتقاد به روحانیت، چپ‌گرایان و جبهه ملی، در مقام دفاع از مواضع سیاسی «نهضت آزادی» در کتاب خود می‌آورد که: «هم امام با صراحت تمام اشاره به نهضت پانزده خرداد و انحصار و حق رهبری روحانیت، در سال‌های قبل از پیروزی کرده بودند، هم مارکسیست‌ها در مصاحبه‌های ایام نزدیک به پیروزی در دانشگاه تهران، پیش‌بینی جدا شدن بعدی خودشان از انقلابیون مذهبی را نموده بودند و هم بعضی از سران جبهه ملی با امتناع خود در سال ۱۳۵۶ از امضای اعلامیه‌ی دسته جمعی، عدم اعتقاد و علاقه به وحدت را ابراز داشته بودند. در این میان، تنها نهضت آزادی ایران بود که همکاری با همگان و اعتقاد و احترام برای وحدت و آراء ملت، جزء مرام و شعارهایش بوده، ثابت‌قدم و وفادار باقی ماند (بازرگان، ۱۳۶۳: ۸۹). از این رو نیروهای لیبرال مرکب از جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی ایران که نماینده‌ی منافع طبقه‌ی متوسط و بقایای بورژوازی ملی بودند. جبهه‌ی ملی طرفدار یک قانون اساسی سکولار و حامی اقتصاد آزاد بود. جبهه ملی تا حدی به دلیل انشعاب بختیار و هوادارانش در طول انقلاب، تضعیف و بی‌اعتبار شده بود. گرچه جبهه ملی سه وزیر در کابینه بازرگان داشت، ولی در موقعیتی نبود که بر جریانات و حوادث روز تأثیرگذار باشد، به همین جهت رهبر جبهه‌ی ملی، یعنی کریم سنجابی از وزارت امور خارجه استعفاء داد. با این وجود، نهضت آزادی در موقعیت بهتری بود، ولی سرانجام میدان را به روحانیون بنیادگرا واگذار کرد (امجد، ۱۳۸۰: ۲۱۸). در ادامه کار دولت موقت، فشارهای عمده‌ای از طرف مراکز متعدد و موازی قدرت، علیه دولت موقت وجود داشت، به همین دلیل، قبل از اشغال سفارت امریکا، دولت موقت تصمیم به استعفاء گرفته بود. مهندس بازرگان، به تفصیل در مورد کناره‌گیری و استعفاءی دولت موقت، بیان می‌کند که بعداً گروه‌های چپی و افراطی مخالف اصرار داشتند که استعفاءی دولت موقت را «سقوط دولت موقت» بنامند و معلول گروگان‌گیری و افشاگری بدانند، در حالی که روز قبل از اشغال سفارت، استعفاء به تصویب هیأت دولت رسیده و دو هفته پیش از آن به شورای انقلاب گزارش شده بود که اگر اخلاص‌گری‌ها و تعدد مراکز تصمیم‌گیری، جای خود را به همکاری صمیمانه و یک‌پارچه شدن دولت و شورای انقلاب و مقام رهبری ندهد، وزراء فشار می‌آورند و دولت موقت خود را ناچار می‌بیند که کنار برود. عمل گروگان‌گیری دانشجویان، کوچک‌ترین تأثیر در تصمیم دولت موقت و تقدیم استعفاءی قطعی برای امام را نداشت ولی از چندی قبل، مخصوصاً بعد از

مسافرت الجزایر و به بهانه‌ی ملاقات با برژینسکی وزیر امور امنیتی دولت امریکا، نقشه برای بدنام کردن و برکنار نمودن دولت موقت کشیده و تبلیغات و تحریکات حساب‌شده‌ی وسیع در صدا و سیما، جمهوری اسلامی و در بعضی محافل روحانی و حزبی مؤثر به راه افتاده بود. اصولاً دولت موقت از همان ماه دوم انتصاب، آمادگی خود را برای واگذاری مسئولیت و عدم قبول بی‌نظمی‌ها و دخالت‌ها اعلام کرده بود و در این مدت بنا به امر و تکلیف شرعی کردن امام و اصرار شورای انقلاب ادامه به خدمت می‌داد و برای استعفاء و تحویل قدرت، کمترین نیاز به نقشه و توطئه یا بهانه‌گیری و افشاگری وجود نداشت (بازرگان، ۱۳۶۳: ۹۵). بنابراین با استعفاءی هیأت دولت و شخص مهندس بازرگان، مسیر یک دست شدن قدرت روحانیون و اسلام‌گراها هموارتر گردید. در مسیر وابستگی نهادی تثبیت شده پس از انقلاب، نقش این جریان‌ها به حداقل رسید. اقتضائات اوضاع سیاسی به گونه‌ای فراهم شد که امکان حضور مجدد ملی‌گرایان و نهضت آزادی در ائتلاف قدرت عملاً مسدود گردید. در نتیجه، رفتار و ظرفیت نهادی جبهه ملی و نهضت آزادی، نه تنها نتوانست به گذار از نظم دسترسی محدود کمک کند، بلکه حذف آنها از عرصه قدرت، موجب تحکیم بیشتر این نظم و تداوم توسعه‌نیافتگی سیاسی در جمهوری اسلامی ایران شد.

### جریان چپ؛ حزب توده و مجاهدین خلق پس از انقلاب 1357

جریان چپ ایران، به‌ویژه حزب توده و سازمان مجاهدین خلق، به عنوان نمایندگان ایدئولوژی مارکسیستی و سوسیالیستی، در مقاطع مختلف انقلاب و پس از آن نقش خاص خود را ایفا کردند، اما از منظر نظریه نهادی داگلاس نورث، این گروه‌ها با مشکلات ساختاری و نهادی عمیقی روبرو شدند که مانع از نهادینه شدن پایدار و مؤثر آنها در نظام سیاسی جمهوری اسلامی گردید. برخلاف روحانیت که از شبکه‌های غیررسمی گسترده و تاریخی در حوزه‌های علمیه، بازار و نهادهای مذهبی برخوردار بود، جریان چپ در ایران فاقد چنین پشتوانه‌های اجتماعی و فرهنگی بود. بنابراین حزب توده و مجاهدین خلق، عمدتاً به ایدئولوژی چپ بین‌المللی وابسته بودند و از این رو از سرمایه اجتماعی محلی و ریشه‌دار محروم بودند. این کمبود شبکه‌های نهادی غیررسمی باعث شد آنها در بسیج اجتماعی، سازماندهی منابع و کسب مشروعیت در سطح گسترده جامعه ناتوان باشند. از دیدگاه نورث، سرمایه‌های اجتماعی و نهادهای غیررسمی همچون شبکه‌های فرهنگی، مذهبی و اجتماعی، به کاهش هزینه‌های مبادله کمک می‌کنند و پایه‌های مشروعیت را می‌سازند؛ کمبود این سرمایه اجتماعی برای حزب توده و مجاهدین، هزینه‌های مبادله بالا و دشواری در ایجاد نهادهای مؤثر را به همراه

داشت. پس از انقلاب، نهادهای رسمی و غیررسمی شکل گرفته توسط روحانیت و نهادهای انقلابی با هدف حفظ انحصار قدرت، به شدت علیه جریان‌های چپ عمل کردند. حزب توده به عنوان یک حزب مارکسیستی با سابقه فعالیت زیرزمینی و ارتباط با شوروی سابق و سازمان مجاهدین خلق که در ابتدا ترکیبی از ایدئولوژی‌های اسلامی و مارکسیستی داشت، به سرعت هدف سرکوب قرار گرفتند. این سرکوب نهادی شامل ممنوعیت فعالیت‌ها، زندانی شدن اعضا، اعدام‌ها و حذف از عرصه سیاسی بود. از دیدگاه نظریه نورث، این وضعیت نمونه‌ای از «نظم دسترسی محدود» است که در آن گروه‌های قدرتمند نهادهای رسمی و غیررسمی، دسترسی سایر رقبا به منابع قدرت را محدود می‌کنند و با اعمال قوانین و نهادهای خاص، از تغییرات بنیادین جلوگیری می‌نمایند. در چنین شرایطی، امکان شکل‌گیری نهادهای رسمی و غیررسمی رقیب، تقریباً غیرممکن می‌شود. جریان چپ، تلاش داشت قواعد و نهادهای سیاسی-اقتصادی را به سمت مدل‌های سوسیالیستی و مارکسیستی تغییر دهد. اما مسیر وابستگی نهادی که پس از انقلاب به واسطه تلفیق نهادهای مذهبی سستی و ساختارهای سیاسی انقلابی ایجاد شد، این امکان را به آن‌ها نداد. از این رو این مسیر نهادی که ترکیبی از نهادهای رسمی با مشروعیت مذهبی و ساختارهای غیررسمی سستی بود، تغییرات بنیادین در قواعد بازی را محدود کرد. این امر سبب شد که جریان چپ، به‌رغم تلاش‌های گسترده و حتی همکاری‌های مقطعی با سایر گروه‌ها، نتواند نهادهای رسمی و غیررسمی جدیدی ایجاد کند که بتواند جایگاه معناداری در نظام سیاسی ایران به دست آورد. از دیگر عوامل ناکامی جریان چپ، عدم تطابق کامل ایدئولوژیک آن‌ها با ساختارهای فرهنگی، مذهبی و اجتماعی ایران بود. بسیاری از مفاهیم مارکسیستی و چپ، در تضاد با باورهای عمیق مذهبی و سستی مردم ایران قرار داشت و این موضوع مانع جذب گسترده پایگاه اجتماعی برای این گروه‌ها شد. بر اساس نظریه‌ی نهادی، مشروعیت نهادها نه تنها بر اساس قواعد رسمی، بلکه بر اساس پذیرش اجتماعی و فرهنگی آن‌ها نیز شکل می‌گیرد؛ این مشروعیت فرهنگی و اجتماعی، یکی از موانع اصلی برای جریان چپ بود. نورالدین کیانوری، رهبر حزب توده، در مقایسه‌ی ضریب نفوذ روحانیت با حزب توده، می‌گوید: «کدام حزب کمونیستی می‌تواند در جامعه‌ای که ۹۵ تا ۹۷ درصد آن تمایلات مذهبی و اغلب تمایلات عمیق مذهبی دارند، تصور کند که بدون این نیروی عظیم می‌تواند انقلاب اجتماعی انجام دهد؟ مگر می‌توان انقلاب را با هلی‌کوپتر یا هواپیما وارد کرد؟ انقلاب کالا نیست که مثلاً از کارخانه‌ی زیمنس بتوان آن را وارد کرد. انقلاب اجتماعی را خلق باید انجام دهد؛ یعنی دهقانان، کارگران، پیشه‌وران و

روشنفکران. اکثریت مطلق این طبقات و اقشار، مذهبی هستند.» (کیانوری، ۱۳۵۸: ۲۳). از این رو در فضای سیاسی جنگ سرد، دولت‌های امریکا و انگلیس و نیز جناح شاه، گمان می‌کردند که هنوز دشمن اصلی‌شان، چپ‌گرایان هستند و مایل بودند که همچنان همکاری اسلام‌گرایان را ضد کمونیست‌ها با خود داشته باشند و بخش مهمی از اسلام‌گرایان را در کنار خویش و نه در مقابل خود، می‌پنداشتند. شاه، حتی پس از پیروزی انقلاب، روحانیان را قادر به اداره‌ی کشور نمی‌دانست (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۷۰). بدین سان شاه پیش‌بینی می‌کرد که ایران در نهایت به دست چپ‌گرایان و شوروی خواهد افتاد (پهلوی، ۱۳۷۱: ۴۷۴). هایزر نیز در خاطرات خود از فرماندهان نظامی ایرانی نقل می‌کند که انقلاب را در واقع، زاییده‌ی چپ‌گرایان می‌دانستند و در پس هر مسجدی، شب‌چی از یک مارکسیست مشاهده می‌کردند. اما چپ‌گرایان اصولاً اسلام‌گرایان را جدی نمی‌گرفتند. یکی از اسناد ساواک این برداشت آنان را این‌گونه بیان می‌کند که چپ‌گرایان «اطمینان دارند که دست‌آخر، یعنی بعد از سرنگونی رژیم، نابودی مذهب‌یون برایشان کار آسانی است. از این رو، ضمن ریش‌خند کردن مذهب‌یون، عکس‌العمل حادی را علیه آنان به مصلحت نمی‌دانند (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۷۰). شاید از این رو بود که حزب توده نسبت به انقلاب موضع مثبتی اتخاذ کرد (نجاتی الف، ۱۳۷۳: ۳۲۹)، ولی این تحلیل‌های نادرست روشنفکران، شاه، دولت‌های خارجی و چپ‌گرایان، در نهایت، به ضرر همه‌ی نیروهای سیاسی، غیر از روحانیت تمام شد و فضا را برای به قدرت رسیدن روحانیان فراهم آورد (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۷۰). از این رو مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، در خاطراتش در مورد حزب توده و چپی‌ها می‌نویسد از حزب توده و چپی‌های آزموده که انقلاب حرفه و درس‌شان می‌بود و بر مبانی و دستورات مطالعه شده‌ی مراحل تعلیماتی، تشکیلاتی و عملیاتی را انجام می‌دادند، حرفی نمی‌زنیم. آن‌ها خارج از حساب ما هستند و هدف و برنامه‌شان برای مکاتب و بین‌الملل‌های دیگر بوده، نقش مستقیم هم در پیروزی مرحله‌ی اول انقلاب و پیاده کردن شعارهای اصلی و اداره‌ی بعدی نداشته‌اند. بلکه از جهات دیگری تأثیرشان باید مورد بررسی قرار گیرد. بعضی از این افکار، قبلاً حضور و مشارکت داشته، هماهنگ با سایرین، شعارهای مشترک را می‌دادند و انقلاب را به پیروزی می‌رساندند و حالا خواسته‌های تازه یا قدیمی کنار گذاشته را مطرح می‌کردند. بعضی دیگر نام‌ونشان چندانی نداشته، «حاجی انا شریک» گویان، وارد کاروان می‌شدند. در این گروه، بیشتر از همه‌ی کمونیست‌ها و توده‌ای‌های فراری، تبعیدی یا مجاور شده در کشورهای اروپای شرقی بودند و همچنین تازه‌گرویده‌ها و سمپات‌های متفرق در کشورهای اروپای غربی و امریکا که با گذرنامه یا

بی‌گذرنامه از مرزهای بی‌در و دروازه با عجله وارد ایران می‌شدند و بسیاری از آن‌ها تعلیم‌دیده و تشکل یافته بودند. می‌آمدند که به هم‌زمان در ایران مانده‌ی خود ببینند (بازرگان، ۱۳۳۳: ۸۷). بدین سان روحانیت با پشت سر گذاشتن آن تجربه‌ی تلخ، نسبت به مجاهدین مارکسیست شده سخت بدبین شده و با تجربه‌ای که در زندان، در برخورد با بقایای مجاهدین به دست آورده بود، در روزهای پس از پیروزی انقلاب، به هیچ صورتی به آنان روی خوش نشان نداد. با وجود این تجربه و نگاه منفی روحانیون انقلابی به مجاهدین، اصرار گروه رجوی، در روزهای پس از آزادی، برای مشارکت در رهبری انقلاب، بی‌مورد به نظر می‌آمد. طبعاً رهبران روحانی انقلاب، دوبار از یک سوراخ گزیده نشدند. گروه‌ها و افراد زیادی بعد از انقلاب بودند که بر اساس تجربه‌ی گذشته با مجاهدین درگیر شدند و نام منافقین را که از حوالی سال‌های ۵۴-۵۵ در باره‌ی بخش مارکسیست شده‌ی سازمان به کار می‌رفت، برای تمام آن به کار بردند (جعفریان، ۱۳۸۶: ۵۲۵). بنابراین ایدئولوژی مارکسیستی و گفتمان ضددینی آنها، موجب واگرایی از بدنه مذهبی و سنتی جامعه شد. از نگاه نورث، چنین انزوای نهادی، هزینه‌های مبادله برای کنش‌های سیاسی این گروه‌ها را به شدت افزایش داد. چپ‌گرایان نیز خود درگیر انشعاب‌های متعدد و اختلافات درونی میان وابستگان به شوروی، پیروان مائو، تیتو، کاسترو و گروه‌های دیگر بودند. در آن زمان آنان دیگر همانند اوایل دهه‌ی بیست، صدای واحدی نداشتند. تفرق و چندگونگی در روشنفکران که هرکدام متعلق به مکتب و مسلکی جداگانه بودند و برخی موافق و همکار رژیم و گروهی مخالف و انقلابی، برخی تقلیدی و برخی تلفیقی بودند، موجب تضعیف همه‌ی آن‌ها می‌شد. آنان بیش از آن‌که با نیروهای سیاسی دیگر مقابله کنند، با خود می‌جنگیدند. ولی در این میان، روحانیون بودند که با رهبری امام خمینی از وحدت کلمه بالایی برخوردار بودند (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۷۱). از پی پیروزی انقلاب در اواخر سال ۱۳۵۷، گروه‌های زیادی با برنامه‌های بسیار متفاوت پا به عرصه گذاشتند که برخی از آن‌ها اجازه‌ی راه‌یابی به دولت را یافتند، در حالی که چپ‌گرایان، با وجود اهمیت‌شان در انقلاب، چنین اجازه‌ی نیافتند. اما حزب توده در ظاهر خود را طرفدار جمهوری اسلامی و انقلاب و حتی «خط امام» و موافق با اصول اجتماعی و سیاسی این خط جلوه می‌داد. حتی شرح کوتاهی از روزنامه‌ی مردم، درباره‌ی اصل خارجی جمهوری اسلامی، یعنی اصل «نه شرقی، نه غربی» منتشر کرد و موافقت خود را با این اصل ابراز کرد. چنانکه می‌دانیم اصل نه شرقی، نه غربی، پایه اساسی استقلال ایران است. ولی در کنار این بیانات کلی و مجمل، حزب توده تمام سیاست خارجی ابرقدرت شرق را تأیید می‌نمود و دفاع در بست از

شوروی محتوای اصلی سیاست او بود. حزب توده سیاست خود را نسبت به جمهوری اسلامی اصل اتحاد و انتقاد اعلام کرد و تصریح می‌کرد که بین اتحاد و انتقاد، اصل اتحاد است و انتقاد برای خدمت به اتحاد است. ولی عملاً دم‌به‌دم حملات خصمانه‌ی حزب توده به جمهوری اسلامی تشدید می‌شد و در کلیه عرصه‌های سیاست ایران (اعم از صنعتی و کارگری، کشاورزی و دهقانی، انقلاب فرهنگی، سیاست اداری و غیره) عرصه‌ای نبود که حزب نظر خود را در برابر نظر جمهوری اسلامی مقابله ن داده باشد، حزب، آشکارا خود را به‌مثابه یک شق ثانی یک بدیل، یک آلترناتیو در مقابل جمهوری اسلامی مطرح کرده بود (طبری، ۱۳۶۷: ۳۱۳). بدین ترتیب از منظر نظریه نهادی نورث، شکست این جریان‌ها، در تغییرِ نظم نهادی را می‌توان با توجه به ضعف‌های بنیادین آنها در ساختار نهادی تحلیل کرد. اگرچه وضع چپ‌گرایان، چندان با پیش از انقلاب تفاوتی نکرد. گروه‌های مارکسیستی که در زمان پهلوی غیرقانونی شناخته می‌شدند، در نظام اسلامی نیز، حق فعالیت سیاسی نداشتند. روابط نزدیک برخی از آن گروه‌ها و به‌ویژه حزب توده، با همسایه‌ی شمالی ایران، اصولاً قابل اغماض نبود. سایر گروه‌های چپ‌گرا از پای ننشستند و حاضر نبودند به تحولاتی که انقلاب با خود آورده بود، تن دهند. سازمان فدائیان خلق به همراه برخی دیگر از گروه‌های مارکسیستی با اخلال در امور کردستان و نیز در مناطق ترکمن‌نشین به تضعیف نظام اسلامی همت گماشتند. البته چراغ کمونیسم فقط یک دهه بعد از انقلاب روشن ماند و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، چپ‌گرایان دیگر نیروی سیاسی قابل ذکری محسوب نمی‌شدند (سمیعی، ۱۳۹۹: ۶۱۷). حامد الگار می‌نویسد: انقلاب ایران، مارکسیسم را به مثابه‌ی ایدئولوژی انقلابی و مکتبی، برای حل مسائل جامعه‌ی ایران و به‌طور کلی جامعه‌ی بشری بی‌اعتبار ساخت (فوران، ۱۳۹۶: ۲۳۹). بنابراین فرآیند عدم دستیابی گروه‌های چپ به قدرت، پس از انقلاب نیز ادامه یافت و بعد از چند سال دیگر هیچ نشانی از گروه‌های چپ در کنار دولت و حکومت باقی نماند. وابستگی فکری و سازمانی برخی گروه‌های چپ، به‌ویژه حزب توده به بلوک شرق، موجب تضعیف مشروعیت آنها در عرصه داخلی و افزایش انزوای نهادی آنان شد. از این رو در چارچوب نورث، چنین وابستگی‌هایی مانع نهادسازی مستقل و کارآمد می‌شود. در مجموع جریان‌های چپ، به دلیل گسست از نهادهای غیررسمی، مشروعیت اجتماعی محدود و ناتوانی در سهم شدن در نهادهای رسمی، در مسیر تثبیت نظم دسترسی محدود، نقشی نداشتند و سرنوشت آنها به حذف و انزوای کامل انجامید.

### تکنوکرات‌ها و مدیران میانی بازمانده از حکومت پهلوی

تکنوکرات‌ها و مدیران میانی حکومت پهلوی که پیش از انقلاب نقش کلیدی در اداره دستگاه دولتی و توسعه اقتصادی ایران داشتند، پس از انقلاب با شرایط نهادی جدید و پیچیده‌ای مواجه شدند که به طور چشمگیری بر موقعیت و عملکرد آنها تأثیر گذاشت. از دیدگاه نظریه نهادی داگلاس نورث، بررسی این گروه می‌تواند روشن کند که چگونه ساختارهای نهادی جدید پس از انقلاب، فرصت‌ها و محدودیت‌هایی برای این بازیگران ایجاد کرد. با وقوع انقلاب اسلامی، ساختارهای رسمی و غیررسمی جدیدی شکل گرفت که بر مبنای ایدئولوژی انقلاب و رهبری روحانیت سامان یافتند. در حقیقت تکنوکرات‌ها که عمدتاً نمایندگان نهادهای مدرن و سکولار حکومت پهلوی بودند، با کاهش مشروعیت مواجه شدند و قواعد بازی سیاسی و اداری به نحوی تغییر کرد که جایگاه آنها در ساختار قدرت به شدت محدود شد. از منظر نورث، این نوع تغییر مسیر نهادی که ترکیبی از تغییر قواعد رسمی و عدم حمایت از سرمایه اجتماعی غیررسمی این گروه بود، موجب کاهش نقش تکنوکرات‌ها در نظام جدید گردید. در دوره پهلوی، تکنوکرات‌ها و مدیران میانی بر اساس روابط حرفه‌ای-آموزشی و دولتی شبکه‌هایی ایجاد کرده بودند که به آنها کمک می‌کرد در فرایندهای تصمیم‌گیری و اجرا مؤثر باشند. اما پس از انقلاب، این شبکه‌ها با شبکه‌های غیررسمی، مبتنی بر وفاداری به روحانیت و نهادهای انقلابی جایگزین شدند. این امر موجب شد تکنوکرات‌ها از سرمایه اجتماعی لازم برای نفوذ در نهادهای جدید محروم شوند و نتوانند جایگاه قبلی خود را حفظ کنند. با این حال، برخی از تکنوکرات‌ها تلاش کردند خود را با شرایط جدید تطبیق دهند و وارد نظام رسمی و غیررسمی جدید شوند. در مواردی، این افراد به عنوان مدیران فنی و کارشناسان تخصصی در دولت‌های پس از انقلاب باقی ماندند و نقش مدیریتی و اجرایی خود را حفظ کردند، هرچند که قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری کلان آنها محدودتر شد. این تعامل با پذیرش برخی قواعد نهادی جدید و گاه با مقاومت محدود همراه بود. از دیدگاه نظریه نورث، این وضعیت نشان‌دهنده‌ی یک فرایند انتقال نهادی است که در آن بازیگران قدیمی یا مجبور به انطباق با قواعد جدید می‌شوند یا از عرصه قدرت خارج می‌گردند. تکنوکرات‌هایی که توانستند شبکه‌های جدید اجتماعی و نهادی را ایجاد یا به آن وارد شوند، موقعیت خود را حفظ کردند. ساختار نهادی جدید پس از انقلاب بر پایه تلفیقی از نهادهای سستی-مذهبی و ساختارهای انقلابی شکل گرفت که تغییرات بنیادین در قواعد بازی را دشوار می‌کرد. این مسیر وابستگی نهادی به نفع بازیگران انقلابی و روحانیت بود و تکنوکرات‌ها را به عنوان نمادهای دوره گذشته به حاشیه راند. بنابراین، امکان بازگشت به نظام

نهادی پیشین یا ایجاد نظام‌های نهادی سکولار و مدرن در کوتاه مدت، محدود شد. عده‌ی زیادی از متفکرین وابسته به نظام گذشته، به علت عدم تطابق نظام جمهوری اسلامی با ارزش‌های آن‌ها، همراه با بسیاری از سرمایه‌داران، از ایران مهاجرت کردند و بیشتر مسئولین کارآموده و آموزش دیده در رده‌های مختلف، حداقل از مدیرکل به بالای سازمان‌های دولتی در شور و التهاب انقلاب، به علت وابستگی به نظام گذشته از کار برکنار شدند که این یک امر طبیعی برای هر انقلاب است (رفیع‌پور، ۱۳۷۶: ۱۱۶).

بنابراین تکنوکرات‌ها و مدیران میانی باقیمانده از حکومت پهلوی، به عنوان حاملان تجربه مدیریتی و نهادهای مدرن، در فرآیند تثبیت نظم سیاسی جمهوری اسلامی، نه تنها نتوانستند نقش مؤثری ایفا کنند، بلکه به حاشیه رانده شدند. تحلیل این مسئله براساس نظریه نهادی داگلاس نورث، نشان‌دهنده ضعف بنیادین این گروه در بازتولید قواعد نهادی جدید است. در جریان چند ماهه منتهی به بهمن ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی و طرفدارانش، از جمله چپی‌ها، فقط به دلیل مخالفت با شاه، به همدیگر پیوسته بودند، در موارد دیگر، بخصوص در چگونگی دولت آینده، به تعداد گروه‌های مخالف مؤتلف، نظرات مختلفی درباره ایران نو وجود داشت. توقعات و فشارهای آشکار پدیدار شد. برای مثال برای نهضت آزادی، خواستار ادامه‌ی سیاست نوسازی کشور، تحت رهبری یک دولت انتخابی و جبهه‌المله بود. بازرگان و سحابی، خواستار بیرون انداختن امریکا به صورت تند و ناگهانی نبودند، چرا که این امر برای مملکت سختی‌ها و آشفتگی‌ها به بار می‌آورد. ولی رهبری روحانیت مؤتلف، بخصوص آیت‌الله خمینی، به دنبال انهدام نهایی مشروعیت خاندان پهلوی، ایجاد جمهوری اسلامی و از میان بردن نوسازی ایران، از جمله پایان بخشیدن به حضور ایالات متحده در کشور بود (استمیل، ۱۳۷۷: ۲۷۱). بنابراین بلافاصله پس از تغییر رژیم و استقرار جمهوری اسلامی وابستگی‌های دولت به درآمدهای نفتی افزایش یافت. به‌علاوه با ملی کردن بانک‌ها، شرکت‌های تولیدی، صنعتی، تجاری، کشاورزی، خدماتی، بیمه، حمل‌ونقل و مخابرات و مصادره‌ی حکومتی کارخانه‌ها، تسلط و سلطه‌ی دولت بر امور اقتصادی به صورت بسیار گسترده‌ای افزایش یافت. هرچند که در سال‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، به خاطر جو انقلابی حاکم بر جامعه، روند دولتی کردن منابع و فعالیت‌ها، تمایز بین دولت و جامعه مدتی از بین رفت و مفهوم دولت تحصیل‌دار، تحت‌الشعاع امواج انقلاب و ضرورت دفاع از وطن و انقلاب قرار گرفت (ازغندی، ۱۳۹۴: ۴۵). از این رو در نظام‌های دسترسی محدود، به‌خصوص از نیمه‌ی قرن بیستم به این سو، غالباً نهادهایی را از نظام‌های دسترسی باز، گرت‌برداری می‌کنند و وام‌دهندگان بین‌المللی به عنوان بخشی از بسته‌های اصلاحی این کشورها را به چنین کاری ترغیب کرده‌اند. اما کار ویژه‌ی این نهادها در

بافتار نظام دسترسی محدود، متفاوت از کار درمی‌آید و لذا در مقایسه با نظام‌های دسترسی باز، آثاری متمایز به جا می‌گذارد. در نظام‌های دسترسی محدود، بانک‌ها و بازارهای سهام، شاید روی کاغذ شبیه به نهادهای نظام دسترسی باز به نظر برسند و حتی برخی شرکت‌ها در نظام‌های دسترسی محدود ممکن است واحدهای تابعه‌ی مؤسسات نظام‌های دسترسی باز باشند، ولی آن‌ها به عنوان بخشی از نظام‌های دسترسی محدود عمل می‌کنند و دسترسی را محدود نگه می‌دارند (نورث و همکاران، ۱۳۹۶: ۵۰۸).

بدین سان در گفتمان انقلابی پس از سقوط حکومت پهلوی، تکنوکرات‌ها به عنوان نمایندگان تفکر نظام سلطنتی تلقی شده و مشروعیت آن‌ها به شدت تضعیف شد. در نظم دسترسی محدود مشروعیت یکی از ابزارهای تعیین‌کننده برای دسترسی به منابع قدرت است، که این گروه فاقد آن بود. همکاری برای دستیابی به انهدام سلطنت موجب اتحاد کاذب بین مخالفین شاه شده بود. مخالفین تمام نیروی خود را بر یک هدف که برکناری شاه بود، متمرکز کرده بودند. تا زمان پیروزی فعالیت‌های سازمانی بدون این که درباره‌ی دولت پس از انقلاب، فکری شود، تقریباً در ساختار ائتلاف متمرکز شده بود. تصور کرده بودند که اتحاد در سرنگونی شاه نیز، پس از پیروزی ادامه خواهد یافت. هر گروه باور داشت که در هر عدم توافق بر مشی سیاسی، نقش کلیدی رهبری و پیروزی را خواهد داشت. در اولین ده ماه پس از پیروزی انقلاب با مشکلات شدید داخلی که به بار آمد و بروز آشفتگی و هرج‌ومرج، همه‌ی گروه‌های مختلف ائتلافی دریافتند که از آن‌چه می‌خواستند، بسیار فاصله دارند (استمپل، ۱۳۷۷: ۲۷۹).

بدین ترتیب پس از انقلاب اسلامی در آغاز، دولت موقت وضع موجود در مالکیت ارضی را که در نتیجه‌ی اجرای قوانین اصلاحات ارضی برقرار شده بود، به رسمیت شناخت. با این حال با توجه به خلاء قدرتی که در نتیجه‌ی فروپاشی نهادهای قدرت نظام قدیم در سطح روستاها پیش آمد، در برخی موارد زمین‌داران در پی تصرف زمین‌هایی برآمدند که به موجب قوانین اصلاحات ارضی میان دهقانان تقسیم شده بود. برخی زمین‌داران لایحه‌ی قانونی مصوب شورای انقلاب در مورد تثبیت وضع موجود و منع تصرف اراضی را به این صورت تعبیر کردند که اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۲، غصب و تصرف مالکیت خصوصی بوده و بنابراین باطل است. با استقرار نهادهای جدید حکومتی در سطح روستا، خلاء قدرتی که در طی انقلاب پیدا شده بود، پر شد. با حذف نهادهای سیاسی نظام قدیم مانند انجمن ده، خانه‌ی انصاف، سپاه بهداشت و دانش و غیره، نهادهای جدیدی چون شوراهای روستا، جهاد سازندگی و دهداری به منظور ایجاد نظم و امنیت و اجرای برنامه‌های توسعه‌ی روستایی ایجاد شدند (بشیریه، ۱۳۹۰: ۲۰۵). بعد از انقلاب، بلوک قدرت از سوی احزاب لیبرال سکیولار و احزاب مذهبی بنیادگرای

ضدلیبرال که مورد حمایت خورده‌بورژوازی بازار بودند، اشغال شد. این دو بخش طرفداران و هواداران متفاوتی داشتند. در حالی که کارآفرینان، کارمندان دولت، حقوق‌دانان، قضات، متخصصان، استادان، مهندسان و مقامات بالا از احزاب میانه‌روی مدرنیست حمایت می‌کردند، بازرگانان، تجار، ملایان و خورده‌بورژوازی بازار؛ کمیته‌های انقلاب، تندروها و شبکه‌ی سراسری انجمن‌های اسلامی، اصناف بازار را که پایگاه اصلی حمایت احزاب مذهبی را تشکیل می‌دادند، در اختیار داشتند. سرانجام، میانه‌روها از بلوک قدرت کنار گذاشته شدند و بنیادگرایان اسلامی، به منظور تحکیم قدرت خود به بسیج توده‌ای رو آوردند. در این فرایند مسأله‌ی اجتماعی؛ یعنی مبارزات طبقاتی اقتصادی جاری در جامعه در زمان بحران اقتصادی، عامل مهمی محسوب می‌شد. در حالی که لیبرال‌ها فاقد توان لازم، در پرداختن به این موضوع بودند، احزاب اسلامی اتحاد خود با لیبرال‌ها را گسیختند، به بسیج توده‌ای پرداختند و هژمونی خود را تثبیت کردند. در حالی که دولت موقت انقلاب متکی به نهضت آزادی که از سوی آیت‌الله خمینی منصوب شده بود، کنترل دستگاه قانونی دولت به جا مانده از رژیم قدیم را در دست داشت، نهادهای انقلابی مردمی، یک دولت فراقانونی رقیب را تشکیل دادند. اگرچه دولت موقت از بالا نصب شده بود و با «الیت انقلابی» سازش کرده بود، اما نهادهای مردمی از پایین و از میان توده‌های انقلابی پدیدار شدند. شوراها، پاسداران و کمیته‌های انقلاب در ادارات دولتی، کارخانه‌ها، بازارها و دانشگاه‌ها سازماندهی شدند و به تدریج بخش اعظم قدرت سیاسی را در اختیار گرفتند. بنابراین در نتیجه‌ی حاکمیت دوگانه، بلوک قدرت به دو بخش عمده تقسیم شد. مقامات بالای رژیم قدیم که در دولت موقت به عنوان وزیر فعالیت می‌کردند، امکان حضور همفکران خود در بوروکراسی را مهیا کردند. از جبهه‌ی ملی نیز، دکتر سنجایی و دکتر مبشری (وکلا‌ی برجسته) در کابینه حضور داشتند. به‌طور کلی، دولت موقت هم برحسب پیشینه‌ی اجتماعی اعضایش و هم برحسب سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی موردنظرش، حکومت بورژوازی محسوب می‌شد. از سوی دیگر، نهادهای انقلابی مردمی، مخلوق توده‌ها و دخالتشان در انقلاب بودند. دادگاه‌ها، پاسداران و کمیته‌های انقلاب شکل گرفتند و به اعمال قدرت واقعی پرداختند. مبارزه‌ی قدرت میان دولت موقت و این دولت فراقانونی، بلافاصله بعد از انقلاب آغاز شد. از همان ابتدا دولت موقت کوشید کنترل کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب را در دست گیرد و قدرتش را یا به دولت قانونی منتقل سازد و یا آنها را منحل کند (بشیریه، ۱۳۹۴: ۱۹۶) اما موفق به این کار نشد و پس از مدتی نهادسازی، این روحانیت بود که از مرکز تا دورترین روستاهای کشور اقتدار خویش را اعمال نمود. در نهایت، هرچند تکنوکرات‌ها، حاملان نهادهای مدرن، دارای تجربه مدیریتی در دوره

پهلوی بودند، اما در نظم سیاسی مبتنی بر انحصار مذهبی-انقلابی، به دلیل ضعف شبکه‌های نهادی و مشروعیت اجتماعی، به حاشیه رانده شدند. اما در چارچوب نظریه نورث، حذف از فرآیند نهادسازی به معنای حذف از قواعد رسمی بازی و محرومیت از تأثیرگذاری بر مسیر نهادی است.

### نتیجه‌گیری

این مطالعه با بهره‌گیری از چارچوب نظری داگلاس نورث و با تحلیل رفتار چهار بازیگر اصلی صحنه سیاسی ایران، پس از انقلاب اسلامی، نشان داد که تثبیت نظم دسترسی محدود و تداوم توسعه‌نیافتگی سیاسی کشور، بیش از آن‌که ناشی از ضعف ساختاری دولت یا بحران‌های اقتصادی باشد، محصول ویژگی‌های نهادی و قواعد بازی سیاسی بوده است. پیروزی و تثبیت قدرت روحانیت، نه صرفاً یک تحول ایدئولوژیک، بلکه نتیجه تسلط نهادی این گروه بر فرآیند تولید و بازتولید قواعد رسمی و غیررسمی پس از انقلاب بود. بر اساس یافته‌های این پژوهش، گروه‌های ملی‌گرا، چپ‌گرا و تکنوکرات‌های بازمانده از حکومت پهلوی، به دلیل ضعف در شبکه‌های نهادی غیررسمی، نداشتن سرمایه اجتماعی فراگیر و ناتوانی در استقرار نهادهای رسمی مؤثر، نتوانستند در رقابت نهادی با روحانیت موفق شوند. در مقابل، روحانیت با بهره‌گیری از شبکه‌های مذهبی ریشه‌دار، سرمایه اجتماعی گسترده و پیوند میان نهادهای رسمی و غیررسمی، به تحکیم قواعد انحصاری نظم دسترسی محدود پرداخت. از دیدگاه نظریه نورث، تثبیت این نظم، منجر به قفل‌شدگی نهادی و وابستگی به مسیری شد که در آن، هزینه‌های مبادله برای کنش‌گران خارج از ائتلاف مسلط افزایش یافت و امکان تغییر قواعد بازی محدود گردید. بنابراین، توسعه‌نیافتگی سیاسی در جمهوری اسلامی ایران را باید در بستر پیوند میان ساختارهای نهادی محدودکننده، مسیر وابستگی تاریخی و سازوکارهای بازتولید نظم دسترسی محدود تحلیل کرد. در نهایت، یافته‌های این پژوهش تأیید می‌کند که هرگونه گذار به نظم دسترسی باز و توسعه سیاسی پایدار در ایران، مستلزم تغییر در ائتلاف‌های قدرت، بازتعریف قواعد نهادی رسمی و غیررسمی و کاهش نقش شبکه‌های محدودکننده‌ی قدرت، در نظام نهادی کشور است.

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۶). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱). تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴). مردم در سیاست ایران: پنج پژوهشِ موردی، ترجمه بهرنگ رجبی، تهران: نشر چشمه.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۹۴). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر قومس.
- استمپل، جان. دی (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- اشرف، احمد و بنوعزیزی، علی (۱۳۸۷). طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- امامی، قاسم؛ ابطحی، سید مصطفی؛ مطلبی، مسعود (۱۴۰۲). تحلیل آسیب‌شناسانه اقتصاد سیاسی دولت‌های نهم و دهم مبتنی بر نظم اجتماعی داگلاس نورث، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی. ۵۹-۳۷.
- امجد، محمد (۱۳۸۰). ایران؛ از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری، ترجمه حسین مفتخری، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بازرگان، مهدی (۱۳۳۳). انقلاب ایران در دو حرکت، تهران: مؤلف.
- بشیری، حسین (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران: نشر نی.
- بشیری، حسین (۱۳۹۲). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
- بشیری، حسین (۱۳۹۴). زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، ترجمه علی اردستانی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱). پاسخ به تاریخ، شهریار ماکان، تهران: نشر البرز.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۶). جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضاشاه تا پیروزی انقلاب اسلامی) ۱۳۲۰-۱۳۵۷، قم: نشر مورخ.
- حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۸۹). اسلام سیاسی در ایران، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۶). توسعه و تضاد، کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار.

- رنجبرکی، علی (۱۴۰۰). اقتصاد سیاسی توسعه‌خواهی دولت در ایران بررسی نظریه‌ی دسترسی باز و محدود داگلاس نورث در دوره‌ی جمهوری اسلامی، پژوهش سیاست نظری، ۸(۳۲)، ۱۵۵-۱۸۳.
- روحانی، حسن (۱۳۹۱). خاطرات حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر حسن روحانی؛ انقلاب اسلامی (۱۳۴۱-۱۳۵۷) جلد اول، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام-مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سلطانی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۹۴). قدرت، گفت‌وگو و زبان؛ سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی، تهران: نشر نی.
- سمیعی، محمد (۱۳۹۹). نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟، تهران: نشر نی.
- سولیوان، ویلیام (۱۳۷۲). مأموریت در ایران در خاطرات دو سفیر: اسراری از سقوط شاه و نقش پنهان آمریکا و انگلیس در ایران، ترجمه محمود طلوعی، تهران: نشر علم.
- سی‌نورث، داگلاس و دیگران (۱۳۹۷). خشونت و نظام‌های اجتماعی: چارچوبی مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشر، ترجمه بهنام ذوقی رودسری، تهران: انتشارات شیرازه.
- سی‌نورث، داگلاس و دیگران (۱۳۹۶). سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت، ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور، تهران: انتشارات روزنه.
- سی‌نورث، داگلاس (۱۳۹۸). دگرگونی اقتصادی، ترجمه داود حیدری و مفید علیزاده، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- طبری، احسان (۱۳۳۷). کزراهه خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- علم، امیراسدالله (۱۳۸۶). یادداشت‌های علم، ویراسته علی‌نقی عالیخانی، جلد ۶، تهران: انتشارات کتابسرا.
- فوران، جان (۱۳۹۶). یک قرن انقلاب در ایران جنبش‌های اجتماعی در ایران، تهران: انتشارات مولا.
- کدی، نیکی آر (۱۳۹۳). نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- کیانوری، نورالدین (۱۳۵۸). بررسی مسائل گوناگون ایران در سال ۱۳۵۸، تهران: انتشارات توده.
- مؤمنی، فرشاد؛ شاکری، عباس؛ عرب مازار یزدی، علی؛ عظیمی دخت شورکی، سیدمحسن (۱۳۹۸). تحلیلی بر ویژگی‌های سیاست‌های ضد فساد با تأکید بر ساختار نظم اجتماعی، سیاست‌گذاری اقتصادی، ۶(۲۱)، ۱۰۳-۱۲۴.
- نجاتی الف، غلامرضا (۱۳۷۳). تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب، جلد ۱، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

نجاتی ب، غلامرضا(۱۳۷۳). تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب، جلد ۲، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

هانتینگتون، ساموئل(۱۳۹۶). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

هایزر، رابرت(۱۳۹۳). مأموریت در تهران: خاطرات ژنرال هایزر، ترجمه علی‌اکبر عبدالرشیدی، تهران: انتشارات اطلاعات.

Leon Trotsky, *The Russian Revolution* (New York, 1959) p.xi.

Gustave Le Bon, *The Crowd: a study of the popular mind* (Auckland: The Floating Press, 2009), p. 152.

Hamid Algar, "Preface," in Ali Shariati, *Marxism and Other Western Fallacies: An Islamic Critique*, trans. R. Campbell (Berkeley, Calif.: Mizan, 1980), 12.

North, D.C., Wallis, J.J., Webb, S.B., & Weingast, B.R. (2009).